رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

ثنا عز ای جوش مستی حلال حرامی و جام از تو نشو و سر نقل
پخته و خام از تو • در میکدهٔ حقیقت باز نشو جشنهٔ خم
آنچه هم سبو و جرعه ها کام از تو • شب نشینان بزم
سخن شراب حمد خالقی سرجوش اند که ماقع حکمتش
پیاله های از بادهٔ مهتاب لبریز ساخته • و سحرخیزان
مقام گفتگو لب به شکر صانعی تر کرده اند که مضرب
قدرتش جرعه این چرخ را از پنجهٔ آفتاب گرم نوا ساخته •
از پیمانه سنگینی انعامش خمار البا سانی کوهسار
در از اعناق سیاه مستی نشاط • و از خمخانهٔ طوفانی
اکرامش آب حبابیانی دریا بار موج در آغوش تازگی

رقصی ایست تباتیری عشقتین شوقنی عرش شمیم مرام
گل قدح توتی دوریده عندلیب نی غم قصنی مستور
غنچه دریغ قاماغ بلبل نوا اسیح رسیده لب پیاله جام
او گویا ای اما اعطیناک الکوثر و کوثری صراحی با الهام
او کشتوا ای فضل الرب و بحر تسلیم بدرقه بکر دادی نه
وحدت سروینی تکشینی لقا تیغ حق ایوبت آلوشی
حق تانی چو از منو اولو تابان شده نقش دیر کلوکینی سر آوازه نند
ز شور فغان هایی مجلس نی فیروز کند مجرای دمکنی عود سوز
بدر بودن آنی نوا بخشی دف نهو کالنه طنبور بر بود کیف
بدربنت جمعی لاله زار گل اباغ حر بلبل زیر شیشه سوز دماغ
خم از عشق نی ر اچو سامان اکند زیر بخیر شی از عشق بیجا ای
کند تیر انکلیت یوی ز سنیای سر قوح صد ز نکسستی
دود بر تند رو نغمه ها او در کف منک تار جام و جام کلاهی

کنی دارای

شد زمین بهار ۞ بهار راست حجاری منقش تر و خشک
ساغر کشی جویبارش ۞ از نفس خاک چمن چمن سر خوشی
زلفها زنگ در نسیمش ۞ و ز سرسبزی آب گلشن گلشنی تر دماغی
گونها گون روشنیها ۞ نسیم بهار در چمن خانها هوا شراب صبوح
میرساند و شمیم صد برگ در مشرب غنچه بادها ساغر جلوها زنده
شاخ در ضیافتهای تنگ گل همه کاری بدست فرو کش قدح در آورده ۞
و به جاهایران برگ سبز با همچنین در خوشی چمن نشستهای بهار که
گل سرخ اگر در کوچه باغ بساعت جلوه نمی‌نمود الورد الاحمر
سبز عرقی در پیشانی او چار نمی‌بود ۞ از جگر لاله عذاران
چمن به کمالی بینش گلستان چراغ از پرتو آتشین رویای گلشنی
دایم انعکاس در تبدیل مصرعهای مجلس باغ ترانه فاختها
خالدین از بهای منقار بر آورده اند ۞ و بغنیان محفل باغ
زمزمه احباب حدائق عو سیقاربای در ورد آورده ۞

مالوی نسیم در کارگاه اطلسی گل جیب وری ایسه مهیّا ایدوب
ودستانه صبا در زمارد ولعود دیبای سنبل لطیف هنشی میسّر ایدوب
از خلعت نگاری بهار تن صنوبره بیهنگام ندیمی ودرزنیزه
عاری سبابی ساقی جبار عریانه بغلنشینی التغییر والکمه
اهل جمع الاکاب ایرچهره کلعذار بمعلوم اولوب ترجمه زبان ازنما
من السماء ماء ای جبهه سحاب مفهوم اولوب باران نشانه
بموی سنبل گذاشته وشبنم آیینه بروی گل گذاشته
موسم تروتازگی بهارت هنگام سبز سبزه شدن شمالت
موضع پیمانه رسانی لاله مقام سرخروگشتی نزاکته
گل کوزه ساقی را میر آب بشماله وحقیقة شقایق
جامشنی را از خاک بر دالقو نظم بده ساقی شراب
ارغوانی که کلبه کهنه رنگ حرانی بهار فیض دراله
رشته تقلید بر زنشی چون نیسانی شسته قتلی درنی

بولم قدح

سوسن قدح میبرد و بید از خاک ∴ صراحی سبز میدمد از شاخ تاک
اگر هم دل باغستان در آید ∴ برنگ دسته ریحان بر آید
از آن با نسرین سحرخیزان امید است ∴ از صبح سعادت روی سعد است
صبا بلبل بمضراب شاخ هم آواز ∴ دف گل کوک کنید با کف ساز
زند گر غنچه حرفی از رخ گل ∴ برآید از نفس آواز بلبل
ز رقص بوستان افتد ترانه ∴ که شد موج حباب او چغانه
ببینی خار از فیض فصل طرب خیز ∴ کند گل زخمهای نغمه آمیز
نبندد ساز گفتگو مرکب گفتگو فرضی ∴ و وصف گلشن و صبح زندگی
درگاه مهر منعالی بمرتبه عرابی گشته ∴ بر شقاق سحاب
دریا شیب دریای عجاز احیائی تکند ∴ و آستان صیحانه بدر چه
طوبیت شتی ∴ قمر از شمسی آفتاب در رخسار و بیچاره و بشعار را
در هم نشکند ∴ در عقد غنچه پاک حلاوت با صحن درست میاه
حلقه ستبر شمسی ربیع ∴ از حلقه انشی صدای محفل در خانه کان آشنا

مشبّک صفحه کتابه بوستانی طاق وصف رواق شبستان گردون
زبحث عجز بر سقف هم رهم سر ابا ظهور الکُرک با قوت
انگیخت نقاش مانی رنگ سخنی را از زور قلم صحت بداد
و اگر از نم شراب در دیوار گشت کنند تصویر نتواند ایستاد
و اعضا بخیر طبع جز استقامت بر هیکل را از حلق
نهفت مشار الیه بعد اهدا الصراط المستقیم را که جلاجل معنی تواند
گفت شراب در ادویه بت از حلب چرخ تابان
بردار لقوه استخوان اله پاره صبح را بیک جرعه درست بسالد
چون عکس جمال نخجلان کمر برابر گسترده دل تا یافته جگر
لخت لخت سقف بسا زوصل خاطر خواه یافته قائل
مصحف گل از رفعت سرو سینار امید اند قم فم بسوی
نایب مناب الهام غیبی است و قلقل کند و که قائم
و مقام وحی بود زیرا که دل ازین بدین جهت فیض بخش گردانند

ا باقلی

[illegible]

ربنا ظلمنا انفسنا را حالی خوش شمرده کاهی درد دریاها
را امکانی نتوانند شد پیمانه است و ظرفی جز چشمه‌ها را تحمل نتوانند
کشت پیمانه اگر در سینه بعضی حبابش شکستی بمینا رسید اذا السماء
انفطرت صهبا پدید آید چون از خمی بقرابه شراب ریزند
روان گشته و الشمس تجری لمستقر لها تجای طرف گذشته
چشم صراحی بدست بیخود شد بر سیاه پای خمچه اشکی که
ریزند و گوش جام آواز نایه نوشی را بسر منشوره یکی
خوانند حلقه شیشه را از صدای سلسبیل و صبحه
رشک زمزمه بدان جبرئیل نظم بیا بیا ساقی مست به ملی نه
پیچ خمخانه مینا و پیمانه پی سپهر البیت این کاخ فرخنده
آیه بر وجنش مرتب زجاجها گلگون بابه خورشید این آسمانی
قدح‌های نور راستی دختران جز باده صفا بخشی صبحت جملی
طراوت فروز ایام سخن مقدر برده عجب دوم جای جشم

در بسیار بند از ولای بالا در خم مغنی بیا بسیر صحنخانه کنید
شراب سیر قول به پیمانه کنید در روی مجمری گر کنند بسیار زحمت دهد
شعله از نزم فروزی چو عشق بجوزنیت مقام پر از آه تر از
چو گشکول غنچه قطع و نغمه بسا دلزلف چاکشی از رق و مکنسیه تر
گل صوت روی بیدار بام ورد بلبل حسینی نغمه گردد گر تا
بر چهار دیوار او هیچگاه شد از فیض صحنخانه صحرا و شهر مقام
بساط بهار در هر محله می‌توان دید در جامه تو لفشی نوال
رهو نکرد و بکوچه می‌توان در نامه تو صفحش آواز دف
شنید نیز د بمقتضای مقام مقاطی کو زنه نیست از قوال بر
کار جای کشعبه خوان صوت عمل لیست بر آه بلند آواز که
نرسانند روزی نرفود مطربان ترانه مشابه نشی نکر سعند
و تشبیه نباید مغنیان ترنمی با ستقبال نشی روان نکنند
از رشته آواز گل نغمه بمقام دسته شدن رسیده و از

پردهٔ ساز صلاح زخمه ستیزها نکند تا کسی که دریغ عود را تر ها
نغمه اگر با آب نیز آمیخته شد تا کسی که بر هیکل به سر دهد
سکته انگشت شد فالحق در صفحه طرب مضراب زرین کف شکفته
و از قلم مضراب در تحریر صوت بی پرده ضبط نموده طنبور اگر سر بند
حقوق به دست مضراب نمی‌داد تر زانه را از دلکشی از پنجه بیرون
نمی افتاد شتر غو ها جید لشکرکشی از مضراب زمام حقوق گسیخته
از مقام حجاز نوا به هیچ راه نتوانست برگشت چه جز بادیه
از رست و کن و از کیسه رخت بر بندد تحمل ان مع العسر یسرا
حصنی نجات آمد و مستوفی رقص از سه جاه بر رای نفع
نگذاشته تا آب انگار نیز از گشت نغمه حاصل و دل خواه
بر داشته چنگ که گوش زبانش از گرد نارها نمی بود تعلیم مضراب
فالست بزبانست نمی نمود نی دری اقدام است را لب
تعلیم گرداند و به بعد از انگشت چنگ شده و بسته تر نشنامه عجیب

بزرگ و کوچک فوج غم را قتل ساخت و از تیر افغان کمان کشی
غم خانه را یکبارگی باخت رباب از ضعف تن با سر بزانو
مضراب بنهاده و از بیم غم استخوان مضراب بپوستش افتاده
ارغنون را در الصوت نفس روح فلاطون تازه است در عالم
تهی دستی صندوقهای آواز است از زیر و بم ساز و برگ
قانون [illegible] آهنگ یکدیگر انگیخت و از آب چشم چنگ
نغمه صدای تر و تازه انگیخت مغنی چندین چند سفره بر زمین
در میان گسترده و هر کس از نشئ غذای بجز از طبانچه
نخورده چنبر [illegible] رغبت شراب سرود داشت
شیشه ساقی [illegible] گذاشت مغول [illegible]
[illegible] غلغل جوش [illegible] و صدای خاموشی به بجنگ رسید
نای [illegible] تنفس سر بود همای طایره است در مقام [illegible]
[illegible] است نظم طغای شاه [illegible] سر تخت جام

[illegible]

کند کامرانی چه صبح و چه شام چو آید بر لب نخجیر آب
چو باب نهد بر شحرنی تاج حباب چراغ شاه جشنی
نخواند کسی زردالو سپاه ظفر اوت لبی کل کسته کربی
کشی ایاغ در میوه لو از عشق او لاله داغ چو انکور
ایمن باله ریلو نکان کن یدیر جید لشی درست باک
سلفها شرابی ایچه کذب ورلاف لوو لو دردسی
هم از صاف صاف شرابی خراز نکهتی انجمن بکل
سر چوتیبی افکند بر چمن صباتی چو بر هم چو لوا ز آسمانی
طربسایلو زعفرانی از وهم چو تاک به بی جام زاهدم
ایلن شراب بدیدی بیدربا اگر انصاب قدح چو نا
نباشد بابی آب و رنگ نه حیله داد و بکف ساقی
شتو ج و شتکل آفتاب ازمش الهت روشنی شرف
هر کسی زسیمه و هلال ازمنا سب ابرو کسی

سعادت انگشت‌نمای دبیرهٔ ما سواد زلف شبی به بیاض
گردنی در نیابد رمز تولیج اللیل فی النهار را از ابهام
بر نیاید و تا روشنی چهرهٔ آتشین تبار یک حرف نیفت
کنایات تولیج النهار فی اللیل وضوح نپذیرفت
در انجمن وصالش جز ابهام مهتاب بی‌پروائی که راه
نداده و در جمع خیالش گل را عندلیبی بانگ ناله
در چمن زرد لسر یعقوب را بنجرز در بیاد و لقه شوقنا
دیدنش از دریچهٔ غنچه سر بر آورده شاهد گل از رو
سبزه هم مجلس کوری و ندیم بلبل هوسناک مصاحبت
نمودن تمکینی با سنگ نوخیز نگاه بود راست جز کجی
تابع کجی کلاه نزاکت خانه‌زاد سلخ ملاحت
نمک روز ... کشودن چشم مستانه با زگردانی در
جانی نه ماه ابرو تا مهتاب همزانو کاکل عنبرین شمامه
دامن ...

ز رشک چشمش گلستان غنچه از باغ رو بستی چمن بر رنگ سنبل
ز ار مویش قدح در دست او از لاله کاری لب سرخش جواز
نوبهاری شراب از پرتو آن ماه باغی کند هر قطرهٔ خود را ستاره
نگاهش تیر روی ترکش یار خدنگ غمزه‌اش در عین انداز
کند یاقوت بهر تمکین می به پستی لعل مجال گوشش جلا میز
باد عنبر بیز از سودای آن کاکل جلباب از طرح خود بافت سنبل
چو وصف سی‌اش را قلم بر صفحه بنوشت سخن از نقطه‌اش تخم تازگی کشته
تتبع لطف معنی هم ز خامه تو آن گل ریز شد بر روی نامه
صمی از خلقت خاک وجود کشتی را با آب بحر سرگشته و کاب
قسمت حیوه ناصیه آتشی را ملک مژه حور هوشسته اگر نقشی
صنع سفید آب وجود از نکوها یاقوت نگار نمی کرد خامه
انجا در جهان آفتاب رخ او به رنگ لالهٔ بر رخ چو نقشه هوای گل روشنی
تملیکیت در دست هر رقت نیز عهد بیانی و قضا

سنبل موشی میراث است در کف باد کشای فاختگان

والليل اذا يغشى بو کند بیت بیت زلف معنبرشی والنهار

اذا تجلی تفسیر است بر روز چهره منورششی پرده کش سرو دلی

هر روز داد گلدسته رخ بوجه تشبیه بمقام رخساری از روی نحجا باز در دولتها

طلبکرد لبت با نشک بلبلان کن آری معنی سرو بوستانی یار

دلها بندی نسیم هر گلشن رخسارتشی در رابیر از عهدهٔ کس بای

خرمی کجا بر آرند لشوخی آن خوشی ادا نمکین قدر دل و جانی فدا

زلفش بهر خرام نگار بهر تشی تا کاکل مشکینی سراسر گرد

حلقه‌ای از بهر دل تا ابروی تفاوت بخیده مو بعضی آن

ت مرغوله برداز زبانی نازرست جائی که در دل سازد

اگر منت حسنی پاش زرف او گل خود تشی که عود الف او

کنند چمن روی در دو رخساری آن عقام غنچه سر دهار

مصرات زرینگینی نغمه الیشی در تحرای نی از لعل او

او دنش بانغ

با قوت باش بیار میم حالش زنهار تسلیع تسبیح بیاسا

تا رشته‌ی خط سبزش بر جان طرازی تعلیم نگذارد

رقم از دامن حلم شقایق به خط او در کلف باغ

دلکو مجموعه آرائی باغ گل روشنی از آن دور رنگ ماست

هر رات جدار بزم صبحگاه دست دل شب هر

بر روشنای چراغ پیاله چنگ مطالعه قواعد صدا می نمود

دف خواندن مقاصد صوت مشغول می کند نقابی بر نه

مقام گزینان دایره بزم وحدت مستغنی نغمه بیان نوا

گشت بعضی سازها را از تندی طبع مضراب دقت

ذهن ما زحمت بر زبان سرود گذشت اگر مضراب را بی

طغرای حق سرا شمه از آن مترنم مشرح در آهنگ پرده

شناسی تحقیق از مقام گفتار خارج نمی‌شماند

اینجا رقم از تکلم ساز لغت کلکم رحم هر نغمه پرداز لهجه

تا آهنگ صدای کاغذ و جوش دوات گزلسته لغات نسبت شهباز
لغو عقوبابی شعبه مرحوله زیر شبدر از قول سازهای گار
لیس بظلام للعبید شعبه نوح بافته ظلام تقالنغمه رحیم
صیغه مبالغه است و نزد عرب اهل نجم بسیار ظلم کننده
بر حق تفسیر حسینی نغمه نحو ابر لحن نیغ بسیار کار
ظلم ترانه بدبخت بر نوبه اشن نیغی کمی ظلم آهنگ مردم
تواند که لا یدبر فت هرکار از قول آن کار ساز نغمه
مطلق ظلم بمقام تفهیم در نیابد چون نزه بزم اعتقاد
چگونه نبرد تحقیق تصدیق عدل لب صوت کنند
رقه پای جواب تر صدا گفت رخشی زمان تالی عرب
فهم جر از راستی طبع بلند آواز عراقی اند و از
عبارت ساز نغمه با تب تحسینی اینها صحابی زدر
تحمل فضلی عجب ابنسم فالکند را با نغمه اند سیرگاه

زم نغ

ترنم تیغ در صیغهٔ مبالغه ما حصل فعل صوت الظلام گیرد

مبالغه این صیغه بترنم تیغ صدای تعلق می‌بندد حیف تحمل

ستاره‌های گارها با صلاح آن بحث نیز فصاحت است

بهر او در مقام تفسیر لیس بظلام للعبید قائلون بند گو در

را ملحوظ داشته‌اند زمزمه حل عبارت صیغه بیتی قانونی

صدای بیانی پذیرفت در پیشگاه قول حق مخالف بحث

خود لیتی را خواهد پذیرفت هیچ کس نیز در جواب نغمه پرداز

نشد چرا اگر زبان زنهارها بر کوچک و بزرگ آنکه به

ظلم روا میداشت چون هر صفت و صفت آن لوا

بخش کمال است این صفت نیز در مقام کمال مسبوق

و ترنم الظلام قبیح پرداخت بسر فرو آخر عینش اول الصیغه

صورت بود پیرو می‌شد بنابر این زمزمه هر گاه نفی صفت

ظلم در تحمل او مراد باشد لاجرم بسر تو تیغ بعینه

تعلقم تعلق از آنکه جوار آید گرفت به الحمد در نغمه تعدیل ملا

به پرده ساز تقدیر کسی راه نبرد الله و گوشه گیر را

بمقتضای شعبه باز آید در هیچ مقام فرد و نمیکند الله

یاری دارم که زر و جیبم سر باست با من همه سور عمیق

مانند هواست تنها نگذارد مرا بسیار لطف

هر جا که روم بیشتر از من آنجاست رباب مدعی شعبه

منزلم گردید در ترانه لولاک لما خلقت الافلاک است از

ساز نغمه کارها در شانی تحول شریعت خدا در شعبه

اگر نغمه اش به چه راستی معبد است در رقص و چنگ

افلاک از برای آن زیب دارایی حیات میکند هر گاه

مقام گرفتن خلوت محرم گردیدی بالبسته در بین

بزم وجود افلاک از رقص باز می‌مانند چو حاصل زنگله

با صوت لقا میر محمد شریف بدین جواب سر مرمه آهنگ

للمؤلفه

شده بموجب ارباب علم موسیقی نور واحد بعدد ارباع
نغماتی قوال شریعت ساقی گوش تر در بزمی چو حجلهٔ بمنزله
ادوار بمنزله ارقام حیوانات افلاک کرهٔ شمر جهت منتشر شوند و چون
مقامات که دوازده اند بحسب شعبه‌ها پیش یکی است
از عدد آوازها دست اینجمه زرتار سازی گوشه‌ها هر یک بمنزله
دریای نواختنی را که به هستی گشتند از دفتر نغمه‌ها پر گشت
در پایه بهای هدایت با گنج است یعنی صاحب اولادم
بمنزلهٔ آن نو از انواع امتحانست و حقیقت هر مقامی که زیر جملت
شعبه یقینی است که برم اینجا خلل هزار خواهد کرد دیده و بار
فصل اول الشمائل شعبت افلاک در رقص شد حبیب جلال
درای بارها خواهند شد موسیقی را هم در جواب
حشمتو ان اسکه گفت که نغمه سنجان تعبیر الشعبه دایره
خروج و حصول ضرب المثل اند و در دایره بحث قرنی

تجلی لطف تقبل کور را تخفیف میبارند همه در بر تحول متفق اند

چون مرتبه اول ما خلق الله نور از ترنمی است رشته رشته

بنور قوانی شریعت هرگاه میسر شود تحقیق چنانی صورت

بندد میتوان گلان میسر آید چه مراد ما از این کارها از

ترانه لولاک لما خلقت الافلاک این نغمه است چرا که

نور تمام سر در تو باعث آهنگ ها انجام نمی شود از عشق افلاک را

در این بنگاه آفرینش که مضراب خلقت نمی شود جسم و نغمات

وجود بزرگ و کوچک آهنگ منسجمت از هفت پرده چرخ بمقام

ظهور نمی رسید بی نور محمد اقتدا نتوان کرد پاده

رخشی پای حنفا نتوان گذر کرد پای همت هر بار زخم عشق

و از نمی رقابت تجدد نتوان کرد ظهور را از پنجه پای ها

شعبه سرا گفت هیچ دنیا هایون میسر شود گراز

نیت آهنگ شایان گوش نغمه سه گاه نوا چنانچه

از نغمه ساز

در سحرگاه نماز بانگ حی علی و حی الله را جز اذان مخوانید
اگر این قول مقام حجاز است میدانست چرا موذنان راست
خوانی عرب از خلق نه نهفته در عهد رسول حجاز را
نمی‌سپرد ایشان تا آوازها به بلندی جهت رسد و در نهفت
از تعلیم شعبه هر حی از گوشه بیابانها عشاق در دین بیاید
که هر چه تیز جواب بر لبهای آنها که چه دارد بانگ
محمد رسول الله از نماز کی مخالف در رزم بر زبانی
به گاه وقوع میرسید وقتی که بر سر آوازها انا نبی
بالسیف گویند نو بر زانو جلو گیرد بد مخالف
از غالب بیلها برسی مغلوب گشته اهل قول بر جوار
زبانی مقام خوانند بند مرغ وز نکو لب شهرت
از حجاز بهمه جا رسید در اصفهان و تبریز و نیشابور
و زابل و باقی مقامات حصار گرنیان اسلام خوانند

اگر سیف نبوی در آن هنگام نبود حبشی هر عضوش ریزه خوان
خارجیان نمی‌گشت از سنان منیع القدر شعبه فساد
هر زنگی که بخستند از موذن مرد کور شنه عراقی عرب چه دشت
خوانده نشد اگر ز تا در میان عراق عجم چه رسید
بسی کار حرب تیغ بانگ محمد رسول الله حبشی را فغان
بانگ علی ولی الله چه قسم حبشی میسر نشد از عقوبت
در جواب بنقشان اند بموجب زمزمه ابا و خلیل
معنی نور و احد لیکن بانگ محمد و علی کند عرب و عجم
ثابت است و حضرت فی نغمه حق را احر شنا بسانی
در کاه حرمین چو د انبان از ارکان کعبه اند در زر آبی
امین نرم شنکی نیست ما برای قبول هر وقت بانگ
محمد رسول الله در هیچگاه نماز صدای وقوع نیز رفته
با سن بانگ علی ولی الله اشک حسد در روز رفته است

چه جای علم و دید الله حیث خوانده‌اند آن کلمه شعر خوانده‌اند این
کلمه گفتن و نمودن مان حرف با یکدیگر همه مترنم گشته‌اند اگر نمودن مان
عجم قائل است ترا از جنگ کلام آنچه با یکدیگر ترنم مترنم نشوند
جای در مقام نسبت بلکه تصریح با علم ضمنا علما است لفظ بجا
با علم ضمناً علم است لب از لفظ جنت بجا اخت هذا
در قول سبحان الذی اسری بعبده لیلاً صورت وقوع با نغمه
ترنم رفتن الی سر ارشادی ترنم معنی لیلاً بجهت لغه و صنع
علمی ترنم بدیر گشته هرگاه چه ساز نغمه قرآن امین محمل
بکار رفته با نغمه خوانند از آن چه ذکر را بخوانند که
دل گفت علمی را با نهایی سیر است جای گفت با آسمان نماها
سیر است با هر حرف و صلاح حسن تمام گفتا و اصل شد را هر چه خواهد
سیر است ظهور مسموع بودن آنچه حقایق است موقوف
بر تصدیق و دانش با هر جسم کلام طوفی از معنی نه تحقیق

سپهر رفعت برین سزاوار دارات سماک گردون و جام جمشیدی

از پیمانهٔ تدقیقش لبریز شدی جهانی کمال رسید تعیین دیباچهٔ

طراز مجموعهٔ افاضت خاتمی پرداز بنیاد اجلال را اسطرلاب

جستن خلافت ارتقا گزین التفات سلطنت و امالی

زیج حکم رانی قائم التقویم جهانبانی عالم تسخیر بحر و بر

مجمع فنون کرم فتح حشمت ورای مروج شرع مصطفوی جامع کمالات

مرتضوی اسکندر ملک کیان دستگاه سلیمان عرش بارگاه المظفر

حضرت ظل اللهی خسرو گردون حشمت که از ازل کردید او در نکس

سپهر زرنگار آن جهانگیر را از بهر رواج دین حق

تیغ او در هند شد بابت منابت ذوالفقار حیدر سبز سالو

علی سبز جامه برداری که تیر کجهار آل افند بر بریج ماز

تا تو زنهر در رکاب او سپهر و روشند فلکت بر سبانی

خوش شی دامن از افقی کرده مستوار مشتی سراج قضا

الحان ذوی

به عنان توسنش تسمهٔ برق آوده در باغ ابر نو بهار از
هلال زنگ خدنت مینهاده بر چشم جوهر را گوهر
چو از رکاب بخششش زر بهار ز ابر از حنیر در ز در بیاری
ضمیر گهر روشنش میتواند گشت در باغ جهان خورشید
بار جیب رسد نیلوفر گردان به برگ عیشش او جمع سانو
خویشی را از بهر عزت غنچه وار سعت الحمد جیب نگردد تا مشی
در سستی جهت نه فلک شده پرورشی از احتقار شد و
بجار بر در بار نگاه در حرج گشت ز همت شاه را بالگی
بدین صفت است اگر تمامی روی ابکشان لجلالی
مهر ملمع کبود در جنب بالشی ازلم ربیع رفعت
زمین سقف بخار کرسی فلک جیب آلت آنی عرش پایه را
فرا کشیدن از زینهٔ عیسی فرم صدای ذکر از ره فرکار خانه
قدسی بحیرهٔ صندل صبح از رنگ تحت کتبی نسعد روبهر

آفاق گردیده و صبح و شام از بخت از بوی مشکین نسیم عنبر بید

جهانگیر از رشته لنگیهای هلال اگر قابل منبع آن کلاه گوهر

بر سر مه نشاط چرخ نیستی را سوزانم مقعری حلقه زرین

ماه از اگر لیلی بهای بند آن مرا اقبال کاه لبها از ارتفاع صحبتی

را تخفیف میداد از دیبای چتر لبش اطلس کلاه خورشید

طرح تنزلات ابدی و خطه و از تار رهای علاقه الشی ابر نسیم

پرده ما همید نقشی سعادت آموخته و ره عقل از حماسی

قمر گر مایک نواز وقت سوای چونه چرخ از لطافت قمر قدرانی

کمر بسته تا بالای برداری [illegible] بر در که او جواد آمد حلقه فلک

هرگز نقش شماره بد بنای فلک از لبس چو کشید تار کهار [illegible]

او گردید که هم کمرشی اجلال فلک [illegible]

جمع نسخ زمانی کم آلات است دل با وصف نسیم عشق

مهات است در نسخ کج حرص زرم زشت است [illegible]

خود را

خود را خانه بخانه میجهانند و بضرب شستی بازی فیل عدو نژند
لیسی می دوانند از نهایت حریفی در طرح دادن آلت
جنگ و تیر اندازی و از نهایت سر کوبی استخوان
بزرگ خصم را خورد بی تفرق داده این قسم منصوبه
گیر و دار نشستی از هر جانب رخ نمایست باد شاه ظرف
غنیم اگر بعد از قید شش در آید بجا بست جراحت چون
زنگ با جخنه از حرب از هم دست برد نشینی گرم
چیده و هر وجه چهره را بمضراب لا ینفعکم الفرار
دیده فرزین سیه چو آتش لقا می دست بهم نداد
گر دشمن نشست یا نجار زنگی نتواند گشاد از جا بر دوانیده
بهرام چوبین را مضطرب ساخته و از پیل رانیده
شاهرخ را در معرض مات انداخته دال و ز
شرط برجی با پیل سوار دشمن چه کند هر دو یک معلی سوار

زنند بر یمین و یسار جنود ستم عهدها از هیبت او چون نفت
بر فتیل سوار بهر تحسین خروج ایر الخنثی مبکیم شرح
خنبک نور الشمس والیل اذا عسعس اشارتیست
بشبگیر لشکرهای سیاهپوش جرار و روز روشن بر مخالف تاریک
ساخته والصبح اذا تنفس عبارتی است از سحر
خیز الویه الشمس جبر بر بشام رزم و بر تو نصرت انداخته
چون شمشیر چقماق جرحی لب لشکر گذرانست
او زبک آنکه جهرهای صعب جنگهای از زره با نحسی راست
بر آید حول میدان نشستگی بهجت جای عرض دیدن یک
طایفه کمانداران و سپاهی دوات سخت چرخ دوف
برات نیم فرقه تفنگچیان چون لبا در سرماه تیز نشانک
تفنگ بر دار زنند از کثرت گلوله تیرها را تفنگ
می‌سازند آتش جرباز سپاهش مر فرو نلوی آب خاکدان

دمها را السبوح نوشد در حرم نگاه تو رازی چون ساز جدال نغمه
نغمه حمد حق هند و ستانی تو از شنی این سر دو لب گشوده
رباعی
با فوج تو سلطان بدخشان چه کند با شیر دلاوران
کوه هرات آن چه کند شعر بلخ بالکه سهت ریر و ز
گر زنده بزاد در تو نغز جان چه کند تا حمیت ربید بدیع
نکو بین میکند وصف عشرت نشه دیده در گلستانهای
حرات زوبرگ یا موس بروزی جلوه بلبل از نیم
گره خار دارد بکار نیند غنچه ها خشی در بوته شرم
یکتائی نه پذیرفت ا عبد نیب از شاخ وحدت
انا النور دتواند گفت بیف ز نرگس جشن برخ
کشودن گل بیحیایست و ملت سبزه گلشن نشینی
ساقی نمودن سنبل رسوائی بنسیم نشاط زمین
حکمتی جنازد شکف ده اصول بر خاص برگ نیلاید

و بی نسیمهای جلب انگیز از نسیم عرعر غنچه نوار بستانی بر
شاخ زنهار شقوق را غنچه بخندانش لاله بسر حیا
در چشم میکند و بذوق ماهل کشتنش سبزه و سمه
نرم برابر و میوه ها صف صف جمع مجرد نشی لعقد دختر
رز جوانهای کشته لکهای سبزه بهار سنجبر مادر نشی قباله
نوشته رباعی در کوچه باغ عیش آن چرخ بکیتی
کرنه بر زد بر هیبتها ن کاو زمانی بر رانی جو زد از سیم
خود چار عیار بر سر بندد برشاخ خود غنچه کلبی
نغمه جوش یه خانه آرد در راه وقف تجری وصف مجلس شاه
در منزل مقامات نشی آنچه در شمار نباید بساز انشا است
وچین نگه جز در حساب بنگنجد برک انبساط شمعها نیک
لشتر فواخام را غنچه از تار زلف سنبل دست چراغ
نهال شقایق از اندام رادر وغنه از رخان تخم کل لعوض دفع

مجمرهای اکثر اوقات بوی نثار محفل عنبر بو و صحن مجلس عبیر شرب
مینای فلک بجام لطیفت مجلس خمره های آن ریخته و کباب لقمه جابر
بخوان قسمت نمک آمیخته چنین ساقی ماه و شرب
آفتاب جهانتاب را مصیبع جنون مخففه قول و السحر
الشمس القمر در شان او توان گفت نغمه سرود
خوانان ما در خوف صحو رشید گرم نواخت افتاده و
زخمه ساز نوازان با چنگ ناهید آواز کوک داده
اگر خواندن این ترانه از صد قوال وقوع پذیرد
بموافقت ضرب هر نقش مقام یک صدا انگیزد
نظم کسی چون قدح ذوق بها نشست ازانو
بر زانوی مینا نشست بخدمت شد آشنا که ظهر بر جام
چو در مجلس آن سرو رعنا نشست نماند ز گل
شوخیشی برقرار اگر نقش تصویر دیبا نشست

شرر در میان دست و پا گم کم چو تیر لکهاش نگار را

نشست ش بدر دیگران همنشین نبود ش شمع ز تعلیم پروانه

تنها نشست ش نخجیر دل نبود قیامت ز جای ش بلبلی نه هر کسی

چو طغرا نشست ش چون نسا ز بزم فردوس فرشش

از رای زاهد است ش هر کم چو سلطان شراب تعداد

آن تواند جمشید ش مزه در نی است ش هر عضو را انکار

عاجزی گرفتار نماید ش وقت یا پای صهبا دعا کف

دل گشاید عاجز هر ام لقب عرصه جنگشی باز ش

ناهید ز مضراب کلک نکشی باز چون ش

ساقی هزارانی دهد کشی بالم عشقی ش

ساغر ز هلال عید در

جنگشی

باز ش